

داستان فلسطین

نطفه تشکیل نخستین دولت یهود در فلسطین چگونه بسته شد ؟

در بیست و نهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد ، مسئله فلسطین برای نخستین بار بطور مستقل و مجزا از مسائل دیگر خاور میانه در دستور مذاکرات مجمع قرار گرفته است. برای آگاهی خوانندگان مسائل جهان به سوابق این مسئله که بحث‌های زیادی برخواهد انگیزت داستانها جرد یهودیان به فلسطین و تشکیل نخستین حکومت یهودی جهان و مبارزات اعراب و اسرائیل و بالاخره نقش سازمان ملل متحد را در این ماجرا، در چند قسمت از نظر خوانندگان میگذرانیم .
 قسمت اول که تاریخچه فلسطین را تا جنگ جهانی اول در بر میگیرد با استفاده از نوشته « نویل مانتل » نویسنده انگلیسی لیبیه و تنظیم شده است .

در پایان قرن نوزدهم، فلسطین به طور کلی در داخل امپراطوری عثمانی قرار داشت و از جنوب به ناحیه خود مختار اورشلیم و قسمتی از ولایت شام (سوریه) در شمال ، محدود می شد . به سال ۱۸۸۸ ، ولایت شام بزرگ با مرکز حکومت آن در دمشق ، تجدید سازمان یافت و نیمه شمالی فلسطین که شامل سنجاق ، اکره و نابلس می گشت به صورت قسمتی از ولایت جدید بیروت در آورده شد . در ۱۸۹۵ جمعیت فلسطین کمتر از نیم میلیون بر آورد میشد اما برخی این رقم را بیشتر دانسته اند ، تا آنجا که به سال ۱۹۱۴ ، به هفتصد هزار بالغ ساخته اند . این جمعیت از اکثریت قریب الاتفاق مسلمان سنی ، تشکیل یافته و سه چهارم آنها در ناحیه خود مختار اورشلیم سکونت داشتند .

یهودیان در گروهای کوچک قرنها بودند که بدون رادع و مانعی به این سرزمین مقدس راه یافته بودند . با این حال ، در طی دهه ۸۹-۱۸۸۰ کمیت و کیفیت این مهاجرت ، تغییر فاحشی یافت . در طی قرن نوزدهم شرایط اجتماعی یهودیان در اروپای شرقی به نحو اسف انگیزی به رخامت گراییده بود و از این رو ، در بسیاری از آنها به ویژه یهودیان امپراطوری روسیه آرزوی مهاجرت برانگیخته شد . بیشتر یهودیان به سمت غرب و بالاخره آمریکا ،

مجموع آورند، اما گروه کمی با اندیشه مهاجرت به فلسطین افتادند. اینها غالباً دانشجویان دانشگاه یا جوانان و فارغ التحصیلان سرخورده بودند که از تئوریهای ملی زمان خود آگاهی کامل داشتند و همینها بودند که جنبش «شیفتگان سهیون» را به وجود آوردند. به این عقیده که «مشکل یهودی» جز با «خرد رعابخشی» میسر نیست، رعابخشی به معنی به وجود آوردن جامعه‌ای عادی - یا باصلاح آنها، جامعه‌ای متکی بر کشاورزی در سرزمین موعود ملی خود در فلسطین بود. به سال ۱۸۸۲، تقریباً ۲۳۰۰۰ یهودی در فلسطین بودند که بجز معدودی از آنها بقیه در چهار شهر مقدس اورشلیم، جلیل، طبرییه، و سند، زندگی می‌کردند. بین سالهای ۱۸۸۲ و ۱۹۱۴ متجاوز از ۱۰۰۰۰ مهاجر یهودی به فلسطین وارد شدند که بیش از نیمی از آنها، پس از مدت کوتاهی به علت دشواری شرایط و اقدامات مقامات عثمانی که شرح آن در زیر خواهد آمد، آن جا را ترک گفتند. بنا بر این طی این سی و دو سال، عدد افزوده شده یهودیان در حدود ۵۰۰۰ تن است که همراه با زاد و ولد های طبیعی، جمعیت یهودی فلسطین را به سال ۱۹۱۴ به حدود ۸۵۵۰۰ تن، بالغ ساخت. بسیاری از مهاجران، یهودیهای متدینی بودند که برای پیوستن به جوامع قدیم برهیزکار مهاجرت کرده بودند لیکن بیش از نیمی از آنها بی که در فلسطین اقامت کردند جوانانی بودند که برای از نو بنیادگذاری میراث ملی خود در فلسطین مصمم و سرسپرده بودند. همین گروه دوم اند که در بحث کنونی، علاقه برمی‌انگیزند. در سال ۱۹۱۴ عدد آنها شاید ۳۵۰۰ نفر بوده که ۱۲۰۰ از آنها در متجاوز از چهل واحد تازه به وجود آمده، زندگی می‌کردند و بقیه تنها در چهار شهر مقدس سکونت نداشتند بلکه در یافا و حیفا هم می‌زیستند.

مشکلات مهاجرت

در ۱۸۸۱ نخستین کنفرانس اجتماعی علیه یهودیان روسیه در گرفت. یهودیان عادی از جمله اعضاء نهضت «شیفتگان سهیون» از سر کنسول عثمانی در «ادسا» درخواست روادید کردند تا به امپراطوری عثمانی مهاجرت کرده و در فلسطین اقامت کنند. سر کنسول مزبور که انبوه درخواست کنندگان نگران سازنده بود، از دارالخلافه کسب تکلیف کرد و پاسخ زیر را دریافت داشت و آن را روز ۲۸ آوریل ۱۸۸۲ در کنسار در ورودی سر کنسولگری نصب کرد:

«دولت ترکیه به همه (یهودیانی) که خواهان مهاجرت به ترکیه هستند، اطلاع می‌دهد که اجازه نخواهند یافت، در فلسطین اقامت کنند. آنها می‌توانند به ایالات دیگر ترکیه مهاجرت و در هر نقطه‌ای که مایل باشند زندگی نمایند بشرط اینکه به کعبه ترکیه در آیند و مطابق قوانین موجود در این امپراطوری رفتار کنند.»

یهودیان انتظار چنین تصمیمی را نداشتند آنها باور نمی‌کردند که دولت عثمانی پس از قرن‌ها محبت نسبت به یهودیان آنها را از اقامت در فلسطین باز دارد. در ماههای مه و ژوئن ۱۸۸۲ هیأت‌های مستقل متعددی به قسطنطنیه اعزام شدند تا نسبت به سیاست دارالخلافه درباره

مهاجرت یهودیان اطمینان بیشتری بیابند. یکی از این هیأتها که از رومانی فرستاده شده بود، درخواستی از طرف صدها هزار تن که با اشتیاقی فوق العاده در انتظار دریافت اطلاعاتی بودند که براساس آن بتوانند با اطمینان خاطر عمل کنند، به همراه داشت. لارنس اولیافانت، جهانگرد، نویسنده و صوفی انگلیسی مدتی خویشن را به اسکان یابی یهودیان در فلسطین علاقمند ساخته بود. او نیز پس از مشاهده وضع یهودیان در اروپای شرقی به قسطنطنیه آمده و به هیأت‌های مزبور کمک کرد تا از سفیر آمریکا در دارالخلافه و یهودیان با نفوذ در پایتخت، استمداد کنند و بوسیله آنها، با وزیران جنگ و امور داخلی ترکیه، تماس برقرار ساختند. همه این فعالیتهای مشترکاً برای این بود تا در قسطنطنیه این احساس را به وجود آورند که نهضت بزرگی - که متناسب با حجم واقعی آن نبود - در میان یهودیان اروپای شرقی در حال تکوین است. روز ۱۲ ژوئن سفیر آمریکا از جانب هیأت رومانی با وزیر امور خارجه گفتگو کرد و بدو اطلاع داده شد که:

«موضوع مورد بررسی شورای اطمینان حضرت (عبدالحمید دوم) قرار گرفت. شورا این تصمیم را اتخاذ کرد که به آنها (یهودیان) اجازه مهاجرت داده شود مشروط بر این که در سرزمینهایی که در محدوده فلسطین است، سکن نگزینند. آنها می‌توانند پیرامون حلب و در بین النهرین و یا در منطقه نهر العاصی ... در مجموعیهای ۲۰۰ تا ۲۵۰ خانوار، زندگی کنند.»

این مطلب، عملاً تأیید همان اعلانی بود که در ماه آوریل، در کنار در ورودی سر - کنسولگری ترکیه در ادسا الصاق شده و نیز مؤید سخنانی بود که مدت‌ها پیش در سپتامبر ۱۸۸۱ بطور خصوصی اظهار شده، لیکن منتشر نگشته بود. مفهوم همه اینها یکی بود، یعنی مهاجرت یهودیان به امپراطوری عثمانی، مورد استقبال است لیکن نه به فلسطین. آنها می‌توانند در گروه‌های کوچکی اسکان یابند به این شرط که:

۱) ملیت خارجی خود را نفی کرده و تبیت عثمانی را قبول کنند.
 ۲) هیچ امتیاز و ویژه‌ای را توقع نداشته باشند بلکه به مراعات قوانین جاری در امپراطوری، قناعت کنند.

توجه به این نکته بی‌نهایت مهم است که اصول مذکور قبل از این که نخستین گروه مهاجران یهودی به سوی فلسطین عازم گردند، توسط دولت عثمانی برقرار شده بود و از آن مهم‌ترین اصول تا قبل از سقوط فلسطین در ۱۹۱۷ بی‌عیب‌گونه تنبیری همچنان باقی بود.

در این شرایط آن مهاجرانی که قبلاً در قسطنطنیه گرد هم آمده بودند تصمیم گرفتند که سفر خود را به تمویق بیندازند. اما این تصمیم اجرا نشد. و بدین منوال بود که آنها در ۲۶ ژوئن ۱۸۸۲ با کشتی قدم بخاک یا فا گذاردند و در همان روز تلگرافی از دربار عثمانی به حاکم- نشین فلسطین مخابره شد که اجازه دهند حتی یک یهودی روسی، رومانی و یا بلناری بخاک فلسطین قدم بگذارد، این فرمان کلی و نامحدود بود؛ و ضمناً با اصل کاپیتولاسیون که طی آن تمام ملیتهای خارجی بی‌قید و شرط اجازه سفر به امپراطوری عثمانی را (جز عربستان) داشتند متناقض می‌نمود. از این رو ناحیه آزاد اورشلیم ناگزیر بود توضیح بخواهد و پس از جزمی تردید، به کنترل پلیس در «یافا» شدت داده شد. کاملاً روشن بود که این ممنوعیت

در درجه اول علیه ورود یهودیان روسی و رومانی است برای اینکه کسی معترض آنهایی که ملیت دیگر داشتند نشد. همین اقدامات در لاذقیه، بیروت و حیفا بعمل آمد. شش ماه بعد تصمیم شورای عثمانی دایر بر قدغن کردن اسکان یهودیان روسی در فلسطین، به هیئتهای نمایندگی خارجی دردارالخلافه رسماً اطلاع داده شد.

در مورد این ممنوعیت توضیحات متعددی داده شد، لیکن دواستدلال اساسی، بزودی چهره گرفت. نخست، وزیران عثمانی از آن بیم داشتند که مشکل ملی دیگری در داخل امپراتوری به وجود آید، مشکلی نظیر دشواریهایی که از آغاز قرن بیستم، در مورد مرستانیها یونانیان، بلغارستانیها، رومانیها و دیگران با آن دست به گریبان بوده اند و دوم این که امپراتوری روسیه به دارالخلافه فشار وارد می ساخت تا از مهاجرت دستجمعی یهودیان به فلسطین ممانعت کند. امپراتوری روسیه، در حالیکه از مهاجرت یهودیان خود به سوی غرب ناراحت بنظر نمی رسید اما با متشکل شدن هر گروهی در فلسطین نیز سخت مخالفت مینمود زیرا موجب برهم خوردن وضع موجود در اماکن مقدس می گشت. در ۱۸۸۴، بموجب دستور دیگری که توسط شورای مملکتی صادر شد، مقرر گشت، تنها به زوار یهودی اجازه ورود به فلسطین داده شود و مدت دیدار آنها به سی روز محدود گردد. وقتی به سال ۱۸۸۷ بیشتر کشورها، به اینگونه محدودیتها به عنوان اینکه ناقض کاپیتولاسیون است، اعتراض کردند، دارالخلافه مدت اقامت زوار یهودی در فلسطین را به سه ماه افزایش داد. دارالخلافه در پاسخ به اعتراض کشورهای مختلف اظهار داشت، این محدودیتها مشمول آن عده از یهودیانی می گردد که بطور دستجمعی مهاجرت می کنند... و تنها از روسیه است که یهودیان بطور دستجمعی می آیند و روسیه، خود خواهان این محدودیتها شده است.

مع الوصف، مهاجران یهودی که بسیاری از آنها روسی بودند کوشیدند با توسل به اقتضای ساده رشوه دادن به مقامات بندری و غیره به فلسطین وارد شده و اقامت گزینند. در سالهای اولیه دهه ۱۸۸۹ - ۱۸۸۰، هشت دهکده مهاجرنشین ایجاد شد که پنج پارچه آن در ناحیه آزاد (متصرف لیک) اورشلیم و سه پارچه، در نواحی شمال، در ولایت شام (سوریه قدیم) قرار داشت. حاکم ناحیه آزاد (متصرف لیک)، محمدشریف رئوف پاشا بود. این شخص محبت چندانی نسبت به اروپاییان نداشت و با مخالفت دارالخلافه با اسکان یاسی یهودیان در فلسطین موافق بود. رئوف منتهای کوشش خود را به کاربرد تا اطمینان حاصل کند که هیچ زائر یهودی پیش از مدتی که او میل دارد اقامت نکند و گهگاه، آنهایی که معلوم می شد با وجود انقضای مدت پروانه اقامت، بازهم توقف کرده اند قهرماً اخراج میشدند او تا آنجائی که می توانست از فروش زمین به یهودیانی که اقامت گزیده بودند، ممانعت می کرد و به آنها اجازه نمی داد ساختمان احداث کنند. آنهایی که جسارت به خرج داده و بطور غیرقانونی ساختمان می کردند، فوراً به محاکمه کشانده می شدند. با این حال، رئوف پاشا و جانشینانش تا پایان قرن توانستند، ورود یهودیان را بطئی و کند سازند لیکن از جلوگیری کامل ورودشان و همچنین از عمران نواحی اسکان یافته خود در فلسطین عاجز ماندند. مقامات محلی عثمانی، والی شام، والی بیروت، نخست توسط کنسولهای اروپائی در فلسطین که بر سر حقوق کاپیتولاسیون خود پافشاری می کردند و نیز به علت رشوه

گیری زیردستان خود آنها، شکست خوردند. و سرانجام خود یهودیان نواقصی در قوانین پیداکردند که بموجب آن، محدودیتها را مشمول آنها نمیساخت به این امر، کمک نمود. از برخی جهات، عکس العمل جمعیت عرب ساکن فلسطین در برابر یهودیان مهاجر ادامه طبیعی همان احساساتی بود که نسبت به یهودیان پیش از قرن بیستم و در تمام مدت قرن بیستم، نشان داده بودند... مسلمانان عرب فلسطین، یهودیانی را که از قدیم مسکن گزیده بودند با خفت می‌نگریستند و آنان را در میان خود افرادی ترسومی انگاشتنند و لقب «سیکنک» به آنها میدادند که مفهوم تحریف یافته «اشکنازی» است و بدترین ناسزا بشمار می‌آید. مسیحیان شرقی (گرچه به علنا اختلافات فرقه‌ای، یکپارچگی نداشتند) به صورت یک گروه، با کلیسای شرق امپراتوری عثمانی، از جهت حرفه، بصورت منشی، بانکدار، بازرگان و مترجم، همچشمی می‌کردند. در فلسطین این رقابت با تبعیضات مذهبی همراه بود که در حد «خرافات» قرار داشت و تحولات بعدی را باید در پرتو همین اهانت مسلمانان، وضع اقتصادی مسیحیان و خصومت مذهبی، مورد بررسی قرار داد.

در سالهای دهه ۱۸۸۹ - ۱۸۸۰، مجموع عده جوامع یهودی از یک هزار، تجاوز نمی‌کرد و وجود آنها (در خارج محافل دولتی عثمانی) تنها برای دهکده‌های عرب نشین همجوار و مدودی بدوی رهگند، محسوس بود. در سطحهای خاصی، تازه واردین یهودی برای اعراب روستایی بی تفاوت بودند. آنها بیگانگانی بودند که از شیوه‌های مختلفی سود می‌جستند و ماشین آلایتی را که قبلا دیده نشده بود بکار می‌گرفتند کارهای سودبخشی برای روستاییان، ترتیب می‌دادند و برای خرید محصولاتشان بازار مطلوبی بشمار می‌رفتند. به دایگان ممالجه‌شان می‌کردند و گاهی به آنها تجهیزات کشاورزی قرض میدادند. اما در یهودیان تازه مسکن گزیده جنبه‌هایی وجود داشت که برای کشاورزان ناگوار بود. آنها به علت آنکه زبان عربی را نمی‌دانستند و از راه و روش اعراب بی‌خبر بودند عصبانیت ایجاد میکردند اینان ندانسته سنن محلی را مراعات نمی‌کردند مثلا معمول این بود که همه در این چراگاههای طبیعی سهمی باشند و کشاورزان آنها را «خداده» یا «هدا من الله» بشمار می‌آوردند. یهودیان بی‌مناک از حیث و میل شدن نخستین محصول کم و ناچیز خود دست اندازی چوپانان عرب را تجاوزی تلقی می‌کردند و با آنها خشونت و اموال داشتند. احساس می‌کردند که هیچ داغی بر روی آنها نبود و صادر نمی‌کردند و صاحبان آنها را وادار می‌ساختند برای بازستاندن حیوانات جرمه پیردازند. یهودیان مسکن گزیده عمل نسبت به اعرابی که در حین دزدی دستگیر میشدند شدت عمل بخرج میدادند تا دیگران را متنبه نمایند گاه و بیگاه تصادفا اختلاف پرس چیز کوچکی یا بر خورد بر سر تعیین حدود اراضی موجب درگیری اعراب و یهودیان می‌گشت اما این مرافعه‌ها که با رفع علل بروز آن پایان نییافت به ندرت جدی بود. در این گونه برخوردها همواره یهودیان حرف خود را به کرسی مینشانند و لقب «شیاطین» بجای «فرزدانان مرگه» که اعراب فلسطین به یهودیان اطلاق می‌کردند، می‌یافتند. به هر حال یکوضع وجود داشت که در ماهیت امر می‌باید روی نهد و ضعیف‌ترین گهها و رویدادهای بعدی عواقب واقعی آن گشت اعراب زمیندار مجذوب قیمتهای گرانی شده بودند که یهودیان می‌پزداختند و از این روز مینهای خود را می‌فروختند بدون اینکه بحال کشاورزان که مستاجر آنها و یا در محصول آنها سهم بودند بیندیشند و به این ترتیب یهودیان تازه وارد

جای آنها را می‌گرفتند باید تاکید کرد که چنین وضعی در مورد همه اراضی ایتنای یهودیها صدق نمی‌کند، چنین مواردی در نواحی جنوبی به ندرت مشاهده میشد تلاشهای یهودیان بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۰۰ عموماً متوجه نواحی باتلاقی غیر مسکون و بیابانهای شنی بود که صاحبان آنها با خوشحالی خویشتن را از این گونه اراضی رها می‌ساختند لیکن در نواحی دیگر کشور کشاورزان گاهی دشتشان از کار کوتاه میشد زیرا در نواحی مزبور زمین قابل کشت اضافی کمتر وجود داشت. مثلاً در آغاز قرن جدید انجمن مهاجرت یهود در منطقه طبریه سه همین ترتیب زمینهایی بدست آورد صرف نظر از اینکه شغلهایی که معمولاً در نواحی یهودی نشین فراهم بود بعداً سودمند افتاد این مناطق سرفاً به صورت نواحی نیمه مستقلاً درآمد که کشاورزان مسافر یا سهم در محصول قبلاً از آن برخوردار بودند. در مواردی صرفهای عرب زمینهای کشاورزان را که نتوانسته بودند قرضهای خود را پرداخت کنند می‌گرفتند. کشاورزان از این زیانها هنوز آندوهگین بودند که صرافها با فروش مایملک قبلی آنها به یهودیان خارجی احساسات آنها را بیش از پیش جریحه دار می‌کردند از آن بدتر اینکه به نخواستار ناپذیری اسیر دست دلالان زمین بودند زیرا با قوانین ارضی آشنایی نداشته و ریزه کاریهایی که در نوشتن قراردادها بکار میرفت برایشان ناشناخته بود. این دلالان حق العمل خود را از فروشندگان دریافت می‌کردند و با التهایی که برای به سرانجام رسیدن معامله‌های بسروز می‌داشتند، اهمیت نمی‌دادند که یهودیان زمینی را خریداری کنند که به عللی مختلف؛ افرادی مطلعتر از ایتنای آن امتناع داشتند، در همه این موارد بیگمان می‌توان درک کرد که چه کینه و خصومتی نسبت به یهودیان، در کشاورزان برانگیخته می‌شد. پیش از انقلاب ترکهای جوان، همهٔ بر خوردهای بین روستاییان و یهودیان مسکن گزیده، ماهیت غیر سیاسی داشت، همچنان که بعد از انقلاب هم این ماهیت خود را حفظ کردند. با این وجود ماهیت فردی این منازعات و فقدان انکسالات مذهبی و ملی در آنها، کینه و خصومت متنازعین رنجیده را در مدتی زود رس بر طرف نکرد و در زمانی دیر رس؛ از یافتن جنبهٔ سیاسی مصون نساخت. به محض این که روستاییان خود را به قبول این حقیقت ناگزیر یافتند که مهاجر نشین یهودی، همشگی است و آن را نمی‌توان تغییر داد، قرار موقتی بر آنها مستولی شد. صرف نظر از اینکه روستاییان چه احساسی در دل داشتند، مناسبات روزمره آنها بطور کلی نزدیک و حسنه بود خاصه که مهاجر نشینها پنج تا ده برابر عده یهودیان، عرب‌استخدام می‌کردند و اعراب در برابر کار خود نسبتاً دستمزدی مناسب دریافت می‌داشتند «ویژگی این گونه واکنشها، در میان روستاییان فلسطین (رنجیدگی اولیه و خصومت پنهانی یا علنی‌ای که به موقع به رضا و آشتی ظاهری مبدل شد) هر بار که مستمره نشین یهودی جدیدی در هر جای کشور به وجود می‌آمد و روستاییان در «منطقهٔ نفوذ آن» با تازه واردین تماس می‌یافتند کما بیش تکرار می‌گشت در شهرها طبقات وسیع جمعیت عرب در برابر مهاجرت یهودیها بر همان شیوه روستاییان از خود عکس العمل نشان ندادند. یهودی از خانواده‌های ثروتمند صاحب زمین با دیدن یهودیانی که مشتاق بودند زمین را تقریباً به هر قیمتی که شده خریداری کنند شادی کردند بطوریکه طبقه وسیع تحصیل نکرده «پایینتر» ظاهراً نسبت به تازه واردین بی تفاوت بودند. لیکن گروه کوچکی که غالباً از افراد مسیحی تشکیل

می‌شدند و بازرگان و افزارمند بودند از درك رقابتهای اقتصادی احتمالی که ورود مهاجران به دنبال می‌آورد احساس نگرانی می‌کردند : اینها بودند که نخستین اعتراضات اعراب را نسبت به مهاجرت یهودیان سازمان دادند . روز ۲۴ ژوئن ۱۸۹۱ داد خواستی به امضای شخصیت‌های برجسته اورشلیم به قسطنطنیه ارسال و طی آن خواسته شد تا ورود و خرید زمین توسط مهاجران یهودی به نحوی موثر قدغن شود. اجزای مقررات محدودیت از هنگام رفتن رگوف پاشا از اورشلیم به سال ۱۸۸۹ متوقف شده بود: دارالخلافه مجدداً محدودیت ورود مهاجرین را برقرار کرد و یک سال بعد فرمانی صادر شد و بموجب آن فروش زمین در فلسطین به یهودیان منجمه یهودیان تابع عثمانی قدغن گشت . این محدودیت وسیع اعتراض‌های یهودیان و برخی از کشورهای بزرگ را که قبلاً موفق شده بودند از شدت آن بکاهند برانگیخت با این حال مقامات عثمانی « ناحیه خود مختار » که از حمایت مفتی اعظم اورشلیم برخوردار بود از مجاز ساختن انتقال زمین به یهودیان امتناع کردند و خرید زمین توسط یهودیان تا سال ۱۹۰۰ با لغو این مقررات متوقف ماند .

آغاز تلاش برای تشکیل يك حکومت يهود

در فوریه ۱۸۹۶ تئودور هرصل کتاب خود را تحت عنوان «دولت یهوده» منتشر کرد. این اثر و دیدار هر صل از قسطنطنیه در تابستان همان سال ترکها و همچنین یهودیان را به وحشت افکند. دیدار از فلسطین در بهار ۱۸۹۷ توسط گروهی از یهودیان معروف انگلیسی از جمله اسرائیل زانگویل و هربرت بنتویچ انتشار خبر يك تظاهرات در نیویورک را به دنبال آورد . تظاهرات یهودیان در اروپا و آمریکا به حمایت از نخستین کنگره صهیونیستی که قرار بود در تابستان همان سال تشکیل شود حاکم اورشلیم را وحشتره ساخت چون در اصل قرار بر این بود که مونیخ محل تشکیل کنگره باشد. بنابراین حاکم اورشلیم موضوع را با کنسول آلمان در اورشلیم مورد مذاکره قرار داد و کنسول او را مطمئن ساخت که ندای تشکیل يك کشور یهودی توهمی و غیر واقعی است با این حال کنسول آلمان اظهار نظر کرد که هجوم یهودیان فی نفسه این خطر سیاسی را در بر نداشته که خود آنها به کرات تسلیم نهضت سوسیال دموکرات می‌شوند . حاکم شتابزده این موضوع را به دارالخلافه گزارش کرد و با این ترتیب اطلاعاتی که از منابع دیگر دریافت شده بود تأیید گشت و از این رو ، مجدداً ورود یهودیان محدودیت یافت. هرصل در کتابش «دولت یهوده» اعلام کرده بود چنانچه سلطان حاضر شود فلسطین را به ما بدهد ما می‌توانیم متقابلاً به دجه مالی سراسر ترکیه را تأمین نماییم . در ژوئن ۱۸۹۶ عبدالحمید بطور غیر مستقیم به هرصل اطلاع داد که :

«امپراتوری ترکیه از آن من نیست بلکه متعلق به ملت ترك است من نمی‌گوایم هیچ قطعه‌ای از آن را به دیگری ببخشم بهتر این است که یهودیان میلیونها ثروت خود را پس انداز کنند هنگامی که امپراتوری من تجزیه شد می‌توانند فلسطین را مفت تصاحب کنند لیکن اینك تنها اجساد ما می‌توان تقسیم کرد. من اجازه نمی‌دهم که موجود زنده را کالبد شکافی کنند .»

متقابلاً عبدالحمید این احساس را بوجود آورد که روش انطاف ناپذیر گذشته خویش را فراموش ساخته است . با این حال گرچه او به سال ۱۹۰۱ هرصل را به حضور پذیرفت و به سال

۱۹۰۲ دوبار او را به قسطنطنیه احضار کرد قرآینی در دست نیست تا نشان دهد که عبدالحمید هر صل را مورد محبت قرار داده باشد جز اینکه از او به عنوان رقیبی در برابر گروههایی که در تأمین مالی ترکیه نقش جدی داشتند و پروژه‌هایی برای متشکل نمودن بدمی عثمانی عنوان می‌کردند رفتار کرده باشد.

طی سالهای ۱۸۹۷ - ۱۹۰۰ دارالخلافه با استفسارهای بسیاری که از حکام ایالتی در اورشلیم و بیروت رسیده بود و حکایت از بروز دشواریهای در نتیجه مهاجرت یهودیان داشت روبرو شد، وزیر اعظم، وزیران خارجه و امور داخله و وزیر مالیه دستور مربوطه به یهودیها را با شدتی بیشتر بکار بستند لیکن هر بار فرمی مختصر نشان می‌دادند و غالباً بر خلاف دستورات پیشین خود یا دستورات وزارتخانه دیگری رفتار می‌کردند به نحوی که تا سال ۱۹۰۰ حکام ایالتی سر درگم گشتند و از عدم هماهنگی مقررات نگران شدند. وزیر امور داخله برای برطرف کردن این نقیصه در نوامبر ۱۹۰۰ دستورهای مؤکدی صادر کرد. به موجب دستورهای جدید یهودیانی که بطور غیر قانونی مدت مدیدی در فلسطین بسر برده بودند از همان حقوقی برخوردار گشتند که مشمول اتباع عثمانی برای بدست آوردن زمین می‌شد. از مهاجرین یهودی بدون استثنا خواسته شد گذرنامه‌های خود را به محض ورود به فلسطین تسلیم نمایند و به جای آن یک پروانه اقامت موقت از مقامات بندری عثمانی دریافت کنند که مدت اقامت آنها را به سه ماه محدود می‌ساخت و در انقضای این مدت در صورت لزوم قهرأ هم که شده می‌بایست از کشور خارج گردند این مقررات که کشورهای قدرتمند جهان آن را بطور کلی رد کردند برای ممانعت از مهاجرت روز افزون و سیله‌ای موثرتر از اقدامات پیشین و بی مطالعه‌ای که دو دهه ادامه داشت واقع نشد.

انقلاب عثمانی و تحولات بعدی

با انقلاب ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۸ ترکهای جوان که اعراب آنرا «حریه» (آزادی) نامیدند عصر جدیدی طلوعه گرفت. احساساتی که غلیان می‌زد اما به حالت سرکوفته نگهداشته شده بود اینک علناً در مطبوعات و پارلمان مجال بیان می‌یافت.

درباره آینده خیلی زود، قرآین شومی در اذهان مردم به وجود آمد جشن و پایکوبی که به دنبال انقلاب در یافا برگزار شد، بر اثر بی احتیاطی یهودیانی که پرچم آبی و سفیدی با خود حمل می‌کردند و می‌خواستند که یهودیان هم به نمایندگی پارلمان عثمانی برگزیده شوند تا خواست خود را درباره خود مختاری فلسطین مطرح نمایند تیره شد. از پیوستن یهودیانی که حاضر نمی‌شدند تعلق خاطر خود را به صهیونیسم نقض کنند، به کمیته اتحاد و پیشرفت در اورشلیم، ممانعت شد. «الاسماء» روزنامه‌ای که در یافا به زبان عربی آغاز به انتشار کرد در یکی از شماره‌های اولیه خود، یهودیان سکونت گزیده را خارجیهایی نامید که «سربار جامعه» شده‌اند و آنها را مورد حمله قرار داد و از رهبران عرب خواست تا یک تلاش ملی برای بالا بردن سطح زندگی روستاییان بکار بندند، مبادا آنها طعمه محض یهودیان گردند.

انتخابات برای پارلمان عثمانی در پاییز ۱۹۰۸ به عمل آمد. مبارزه انتخاباتی نه بر مسائلی سیاسی (در این مرحله مساله سیاسی وجود نداشت و کمیته اتحاد و پیشرفت هنوز به عنوان یک حزب سیاسی در فلسطین نفوذی چندان کسب نکرده بود) بلکه بر مسائلی مذهبی و خانوادگی صورت گرفت. ماهیت و شیوه انتخابات بود که سبب شد تا نجیب عدوری که برای انتخاب شدن به نمایندگی از پاریس به یافا مراجعت کرده بود از برنامه ناسیونالیستی عرب که ۱۵ ماه تمام در مجله خود تحت عنوان «عرب مستقل» علم کرده بود به عنوان تکیه گاه، استفاده نکند و ترجیح دهد مسائلی کلی را تکیه کلام نطقهای انتخاباتی خود سازد. اکثریت عظیم مسلمانان فلسطین انتخاب نمایندگان مسلمان را تضمین کرد.

دکتر ویکتوریا کوپسون یهودی روسی الاصل که ریاست شعبه کمپانی انگلیس و فلسطینی را در بیروت بر عهده داشت بلافاصله پس از انقلاب به نمایندگی سازمان صهیونیسم در قسطنطنیه برگزیده شد و نخست با اخام باشی و پنج یهودی که در پارلمان و سنای عثمانی عضویت داشتند تماس گرفت. همه آنها موافقت کردند با تلاشهای صهیونیستی در فلسطین مخالفت نکنند و حتی برخی بطور مشروط پیشنهاد کردند به نحو فعالانه‌ای از تلاشهای مزبور حمایت کنند. به محض تشکیل اجلاسیه پارلمان، یاکوبسون به جمع آوری نظریات رهبران «ترکهای جوان» در باره صهیونیسم پرداخت و این نظریه‌ها را چندان - جهت آمیز نیافت و گزارش داد که رهبران ترکهای جوان بطور کلی، با مهاجرت یهودیان به داخل امپراطوری مخالف نیستند لیکن اطلاعات بس ابتدایی درباره ماهیت صهیونیسم دارند و از آنجایی که جنبش ملی را به مثابه جنبش تجزیه طلبانه می‌دانند، نسبت به صهیونیسم بدگمانند.

در ۱۹۱۰ حمله مطبوعات عرب به زمیندارانی که اراضی خود را به صهیونیست‌ها می‌فروختند با شدت آغاز شد. به مردم توصیه می‌شد از کمپانی انگلیس و فلسطین، وام نگیرند و دلیلشان این بود که چنین کاری به مصادره اراضی ایشان منجر خواهد شد. اعراب مخالف یهودیان شیوه های تازمای هم به کار بستند. تلگرافهایی به اعتراف نسبت به خریدن زمین توسط یهودیان از حیفا و ناصره در ماه مه ۱۹۱۰ به قسطنطنیه مخابره شد و متن آنها درج‌رأید به چاپ رسید و سبب شد تا طلعت بیگ وزیر وقت امور داخلی، تحت فشار نمایندگان پارلمان تمهید کند که اقدامات شدیدی برای ممانعت از ورود مهاجرین یهودی به فلسطین و فروش زمین به یهودیان به عمل آورد.

قائم مقام ناصره یعنی شکری بیگ العسلی که در ۱۹۱۵ توسط کمال پاشا به اتهام فعالیت های ناسیونالیستی عربی به دارآویخته شد نامه سرگشاده‌ای بامضای مستدار صلاح الدین - ایوبی برای سامی پاشا الفاروقی ژنرال ترکی که در پایان سال ۱۹۱۰ برای سرکوب کردن قیامی در حوران به سوریه آمده بود فرستاد. العسلی پس از قید پیش بینیهای انجیل درباره بازگشت یهودیان به صهیون چنین ادامه داده بود:

«بر این اساس یهودیان بازگشته و میگویند اراضی قسمت اعظم دهات و شهرهای امپراطوری زیبای ما را خریداری کنند. یهودیان هرگز با عثمانیان درنی‌آمیزند و از آنها هم چیزی نمی‌خرند. یهودیان یک بانک مخصوص بخود دارند که با بانک انگلیس و فلسطین است و با بهره سالانه یک درصد به آنها وام می‌پردازد. در هر دهکده‌ای منطقه یهودی زمین یک کمیته

مرکزی و یک مدرسه برای خود ساخته‌اند. در راس هر شهر و ناحیه یهودی نشین يك رئيس و يك اداره کننده قرار دارد. یهودیان همچنین يك پرچم آبی دارند که در وسط آن ستاره داوود است و زیر آن بهداز اورشلیم به زبان عبری نوشته شده دهیون، که در تورا به عنوان دختر صهیون معرفی شده است. آنها به جای پرچم عثمانی از این پرچم استفاده می‌کنند و در جشنها و اجتماعات خود سرود صهیونیستی را می‌خوانند. وقتی یهودیان به دولت مراجعه میکنند می‌گویند نام آنها در دفاتر عثمانی ثبت شده یعنی، تبعه عثمانی هستند لیکن این حرفشان دروغ است. وقتی به محکمه عثمانی کشانه می‌شود ربا و تزویرشان فاش می‌شود زیرا برای حمایت فورا به نمایندگان سیاسی خود (کنسولها) متوسل می‌شوند تا آنها را از مکافات گناهی که مرتکب شده‌اند برهانند و بکارها و معاملات آنها سروصورتی ببخشند، بدون این که دولت اطلاعاتی بدست آورد. یهودیان به فرزندان، زیناستیک، کنستی، و مشغیر بازی می‌آموزند و وقتی به خانه آنها وارد شوید آنها را از اسلحه، فننگ و کفتگیهای عارتینی مالال خواهید یافت. آنها از خدمات پستی خاص خود و خدمات مشابه برخوردارند.

اختلاف و دودستگی در کمیته اتحاد و پیشرفت در قوریه ۱۹۱۱ يك بحران دولتی به وجود آورد، جتنهای شدیدی در پارلمان سبب شد تا طلعت بيك استعفا کند. در مارس همان سال جاوید بيك وزیر دارائی توسط اسماعیل بيك به شدت استیضاح شد. او نمانده و گومولچپون، بود و این حقیقت که جاوید عضو «دومه» فرقه تلفیقی یهودی مسلمان بود به شکر بيك السلی بهانه داد تا موضوع یهودیان را مطرح کند. ادعا شد که تفاوت چندانى بين دومه و صهیونسم وجود ندارد و واهیایی که از بانکهای یهودی در پاریس دریافت شده بر این شرط قرار دارد که یهودیان در فلسطین مقابل امتیازهای دریافت کنند. حمله مزبور اثر مورد نظر را بدست آورد چند روز بعد جاوید و عده‌ای از معقاران از کابینه کناره گیری کردند. لیکن این بحث اثرات دیگری هم داشت: انتشار يك سلسله مقالاتی را درباره صهیونسم در مطبوعات عثمانی برانگیخت، پشتیبانان کمیته اتحاد و پیشرفت این نهضت را کم اهمیت و مخالفان نشان آن را به نحو اغراق آمیزی، خطرناک جلوه میدادند. تلگرامی اعتراض آمیز به امضای یکصد و پنجاه تن از یافا مخابره شد و در حقیقت نجیب نصار يك سلسله مقالاتی را منتشر کرد که بعداً بصورت جزوهای تحت عنوان «المهیونیه» تاریخچه هدف و اهمیت آن درآمد و این کار در زبان عربی نخستین نوع خود به شمار می‌آمد.

جنگ سال ۱۹۱۲ بالکان برای امپراتوری عثمانی مصیبت بار بود. حزب «آزادیخواه عدالت» به سبب وضع یاس آمیزش، با این که به عنوان ضد صهیونست سوگند خورده بود، در پایان سال، حاضر شد از صهیونیستها، برای سروصورت دادن به خزانه و رشکسته خود استمداد کند. در ۱۹۱۳ هنگامی که مذاکرات محرمانه با صهیونیستها به منظور فروش سرزمینهای سلطنتی ادامه داشت، انور پاشا دست به کودتا زد و کمیته اتحاد از نو احیاء شد، لیکن مذاکرات با یهودیان قطع نشد. طلعت بيك هم که امیدوار بود چیزی از ثروت یهودیان نصیبش گردد، پیشنهاد کرد «يك اتحاد مسلمان و یهودی» تشکیل گردد. دکتر یا کوبسون که برای جمع آوری پول به اروپا سفر کرده بود از جانب صهیونیستها خاطر نشان ساخت، تا زمانی که ورود و خرید اراضی توسط یهودیان در فلسطین، محدود و قدغن باشد، امکان حمایت مالی یهودیان از ترکها، وجود نخواهد داشت. خاخام باشی، بدنبال

دکتر یا کوبسون، دنامه به دولت تسلیم کرد که طی آن، ادعا نمود، محدودیتی که برای یهودیان در فلسطین وضع شده و مشمول اتباع عثمانی هم گردیده، غیر قانونی است و از اینرو خواهان لائق قوانین مزبور است. بر این اساس، طلعت بیگ، به حکام اورشلیم و بیروت، نامه نوشت و نظریه آنها را درباره محدودیتهای مزبور، خواهان شد.

موقیبت جامعه بالکان علیه ترکها، انگیزه بزرگی برای ناسیونالیسم عرب شد.

انجمنهای ناسیونالیستی در چندین شهر تشکیل شد که کمیته اصلاح و دفاع حقوق سورید در بیروت و حزب عدم تمرکز بخشی در قاهره، از همه آنها مهمتر بودند. در اثباتی که کمیته اتحاد و پیشرفت پیشنهاد مربوط به تشکیل «اتحادیه اسلام و یهود» را عنوان می کرد، در الاهرام یک مجادله ضد صهیونیستی، در گرفت. نویسنده ناشناس این مقالات، همان بحث معمولی را علیه صهیونیستها به راه انداخت و آنها را متهم کرد که با کمیته اتحاد و پیشرفت، دست به یکی کرده است. با این حال، آنها را اندرز داد تا دوستی با همسایگان خود (یعنی اعراب) را در مد نظر داشته باشند چه این دوستی، بر یک غریبه (یعنی ترک) ترجیح دارد. داود برکات سردبیر روزنامه الاهرام که عضو حزب عدم تمرکز بخشی بود مکملی بدین شرح بر مقاله ای که روز ۱۹ فوریه ۱۹۱۳ چاپ شد نوشت:

« ضرورت کامل دارد که سازش بین اعراب و صهیونیستها برقرار شود. زیرا جنگ الفنا، جز ایجاد خصومت، نتیجه دیگری ندارد. وجود صهیونیستها به دلیل معلومات، کار آبی، تخصص و کوشش شان که از خصوصیات آنها است ویگمان، به احیای کشور کمک قابل ملاحظه ای خواهد کرد، بسیار لازم است.»

در سالهای ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ کمیته اتحاد و پیشرفت ناسیونالیستهای عرب عر دو، به فکر سازش با صهیونیستها افتادند و حتی کوشیدند بدین امر تحقق بخشند. این کوششها شکست خورد زیرا هدفها بر فرصت طلبی و برتری خواهی مبتنی بود و نیز بدان علت که صهیونیستها در تنگنای یک سلسله آشفتگیها قرار گرفتند. چنانچه در ۱۹۱۳ پیمانی با کمیته اتحاد و پیشرفت منعقد می شد اتهامی که غالباً توسط اعراب وارد می گشت قوت می گرفت و یهودیان در نظر اعراب موقع خود را بکلی از دست می دادند. وقتی کمیته اتحاد و پیشرفت در پاییز ۱۹۱۳ پیشنهاد کرد، صهیونیستها با اعراب توافقی به عمل آوردند اعراب بدین کار علاقه ای نداشتند و وقتی به سال ۱۹۱۴ بدین کار علاقه مند شدند ترکها از این نگران بودند که مبادا صهیونیستها با حمایت از آلمان ناسیونالیستی عرب، موافقت کنند. تا اواسط سال ۱۹۱۴ حتی بیک العظم یکی از انقلابترین اعضای حزب عدم تمرکز بخشی به این نتیجه رسیده بود که تنها راه معامله با صهیونیستها این است:

» با به کار بردن وسایل تهدید و اختناق ... با تحریک اعراب به ویران کردن مزارع و آکنش زدن محله های آنها، با تشکیل دسته ها و گروه ها برای اجرای این طرحها... و در این صورت دره بیان مهاجران ، شاید کسانی باشند که برای نجات جان خود ، آنجا ها را ترک خواهند سخت»

پیش از ۱۹۱۴ عده اعراب سوری و فلسطینی که در امور عثمانی نقش فعالی داشتند ، بسیار کم بود. معدودی از خانواده های سرشناس که دیرباز رهبری محلی را عهده دار می گشتند افراد روشنفکر انگشت شماری بودند که در شهرهای بزرگتر اقامت داشتند عده ای هم در قسطنطنیه یا اروپا تحصیل می کردند که در سالهای پیش از جنگ جهانی اول غالباً اعضای انجمن های ناسیونالیستی نیمه مخفی بودند. میتوان با اطمینان گفت این گروه محدود عملاً نماینده مجموع عامل آگاه سیاسی را پیش از سال ۱۹۱۴ در سوریه و فلسطین تشکیل می دادند و همه از هدفها و فعالیت های جنبش صهیونیستی آگاهی داشتند. سرشامان که بیشتر آنها مسلمان بودند با طرح این مساله در پارلمان عثمانی در سال ۱۹۱۱ شخصاً سرور صدا به راه انداختند. روشنفکران یا با تجارت دست اول و یا با مطالعه مطبوعات عرب با صهیونیسم آشنایی یافته بودند و همانطوری که قبلاً شرح داده شد برخی از ناسیونالیستها حتی ابتکاراتی در جهت انجام مذاکره با صهیونیستها ابراز داشتند . اینان بدون استثناء با نقشه های صهیونیستها که آنرا منایر با نقشه های خود میدیدند مخالف بودند و از میان همین افراد بود که رهبران بعد از جنگ عرب ظاهر گشت . لیکن دیگر ، شالوده تحولات بعدی در فلسطین ریخته شده بود .